

گام پس از ماشه چیست؟

کیومرث اشتریان  
شرق ۶ مهر ۱۴۰۴

پس از «اسنپبک» گام بعدی آمریکا و اسرائیل این است که ایران در شمول ماده ۴۲ شود تا از این طریق ایران رسماً از سوی شورای امنیت تهدیدی برای صلح و امنیت بین‌الملل تلقی شود. بدین‌سان، اسرائیل در پی آن است که نه‌تنها آمریکا بلکه دیگران را نیز به جنگ علیه ایران وادار کند. اگر پیش از این «ابهام هسته‌ای» چنین خطری در پی نداشت اینک دیگر توسل به افزایش غنی‌سازی یا خروج از NPT گام برداشتن در چنین راهی است.

تصور شماری از فعالان سیاسی این است که ملاقات پزشک‌یان با ترامپ می‌توانست در وضعیت خطیر موجود گرمگشا باشد. این تصور چند مبنا دارد: یک مبنا مشهور این است که ترامپ شخصی خودشیفته و کاسب است و می‌توان با او کنار آمد. اما با گذشت زمان مشخص شده است این دو ویژگی واجد فرصت روشنی برای هیچ کشوری نبوده و برای ایران نیز نیست. او مایل است ابتدا افراد و کشورها را در ملأعام تحقیر کند و قطعاً همین کار را با نماینده ایران خواهد کرد. همچنین تصور بر این است که ترامپ می‌خواهد سازش کند، اما این ایران است که مقاومت می‌کند. مبنا دیگر این فکر آن است که گویی ترامپ همه‌کاره است و ساختار مبارزه قدرت جهانی نقش کمتری دارد. بر این مبانی خدشه جدی وارد است. ملاقات با ترامپ بدون داشتن پشتوانه قوی سیاسی-نظامی نمی‌تواند گرمگشا باشد. البته مذاکرات کارشناسی در مفهوم کلی آن خط قرمزی نیست که نباید از آن تخطی کرد.

از سوی دیگر، اروپا سه شرط برای جلوگیری از اسنپبک تعیین کرده است؛ عدم دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای، شفافیت درخصوص اورانیوم و مذاکره با آمریکا. سازوکارهای حقوقی دو شرط نخست روشن است، اما شرط سوم از سنخ «متن‌های با پایان باز» است؛ یعنی این شرط، تعلیق به یک امر موهوم است. و این درست همان ابهام یا بی‌صدافتی و فریبی است که در پیشنهاد اروپا وجود دارد؛ چراکه مذاکره با آمریکا واجد هیچ پیشنهاد روشنی نیست. حتی موضوعی هم برای آن تعیین نشده است. آمریکا می‌تواند هر موضوعی را در دستور کار قرار دهد و به مجرد اینکه ایران آن را نپذیرد، بگویند که ایران شرط سوم را نپذیرفته است و لذا اسنپبک اعمال شود. این، خود مکانیسم جدیدی است از سنخ همان اسنپبک کذابی. همواره گفته‌ام که در چنین مواردی ایران نیز باید شرایط خود را به صراحت بیان کند و اگر نقطه مشترکی هم وجود دارد، آن را بیان کند. اینکه بگوییم شرط مذاکره، تضمین آمریکا به عدم حمله است، کافی نیست. علی‌لاریجانی گفته است تقاضای غرب این است که برد موشک‌های ایران باید کمتر از ۵۰۰ کیلومتر باشد. این مطالبه هرچند ظاهراً غیررسمی است، اما یک تهدید جدی است که ایران را بدون دفاع موشکی در تیررس اسرائیل قرار خواهد داد. اسرائیل در پی «رسالت الهی توسعه تا فرات» است. به قول دستیار سابق وزیر دفاع آمریکا، این یک «طرح استراتژیک جامع» است که در پی تضعیف حاکمیت، سرنگونی آن و سپس تقسیم ایران به واحدهای کوچکتر است. اینک ایران کلید فتح خاورمیانه شده است و لذا باید تخریب شود. ساختاری که در درون آن بازی قدرت شکل گرفته (حداقل از سوی آمریکا و اسرائیل) مبنی بر تضعیف و تخریب ایران است و اگر برآوردها نشان دهد در کوتاهمدت می‌توانند با جنگ ایران را از پای درآورند، حتماً این کار را می‌کنند. این «طرح جامع» بسته به اراده ترامپ و نتانیاهو نیست، بلکه یک موضوع استراتژیک است؛ هرچند این دو نفر تصادفاً کارگزاران «مناسبی» برای چنین فرصت تاریخی هستند. این ساختار بازی هم‌زمان یک ساختار اجتماعی نیز دارد به این مفهوم که جنگ غزه نشان داد «جامعه» اسرائیل که درواقع یک پادگان بزرگ است، به‌شدت بیمار است و بخش اعظم آن از کشتار در غزه حمایت می‌کند. در آمریکا نیز یک بدنه اجتماعی مذهبی در حمایت از ترامپ وجود دارد. همه اینها نشان می‌دهد که ترامپ تنها نیست؛ او یک بدنه اجتماعی، یک ساختار قدرت بین‌المللی، یک پیشینه تاریخی-فرهنگی و یک بستر اقتصادی آمریکایی را نمایندگی می‌کند. از این‌رو حل بحران تنها به اراده شخصی ترامپ نیست؛ هرچند بازیگری مهم تلقی شود. این امریکاست که اهمیتی به حل‌وفصل منازعه نمی‌دهد و عملاً همه راه‌ها را بسته است؛ یعنی اگر ایران بپذیرد که غنی‌سازی را به سطح سه‌ونیم درصد یا حتی صفر هم برساند، باز هم حتی وعده‌ای سر خرمن از رفع تحریم به او نمی‌دهند.

ممکن است بر این باور باشیم که نباید این بحران به اینجا می‌رسید. بله این درست و تأسفبار است، اما این پایه استدلالی برای کنش کنونی ما نمی‌شود که «ملاقات» به خودی خود می‌تواند گره بگشاید. فعلاً چاره‌ای جز حفظ قدرت موشکی در عین تلاش حداکثری دیپلماتیک برای اجتناب از جنگ نیست. گفته‌ام که ما نباید خود را «نم شاخ» بوفالوها قرار دهیم. آری، اما گاهی بوفالوی وحشی دست از شما برنمی‌دارد.